



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فرعی که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) به عنوان مسئله سوم از مسایل هفده گانه احکام مهر ذکر کردند^۱ این بود که اگر مهر را تسلیم زوجه بکند، یک سلسله احکامی دارد و اگر مهر را تسلیم زوجه نکند مگر زمان طلاق قبل از مس که محور فرع همین بود، یک سلسله احکامی دارد. اگر چنانچه مهر را تسلیم نکرد و این مهر دین بود و نه عین، این دین در ذمه زوج هست طلاق قبل از آمیزش وقتی رُخ داد نصف این مهر را باید بپردازد، این کوچک بشود بزرگ بشود تلف بشود اینها ندارد چون دین است؛ منتها تفاوت قیمت پول و ارزش پول که شاید در سابق این فرع سابقه نداشت و اکنون سابقه دارد جای بحث باشد که مثلاً این صد تومانی که مهریه این زن بود در سال قبل یک ارزشی داشت الآن صد تومان آن ارزش را ندارد در اثر افت قیمت پول یک سلسله فروعی جدیداً مطرح می شود که این هم به منزله نقص است. چون یک چنین چیزی در گذشته سابقه نداشت لذا این فرع را آسان گرفتند، گفتند اگر مهر دین بود و زوج این مهر را تسلیم نکرد تا زمان طلاق قبل از مساس، طلاق قبل از مساس که رُخ داد این دین را نصف می کند به صاحب آن برمی گرداند، این یک چیز روشنی است؛ ولی اگر این پول افت قیمت پیدا کرد ارزش آن کم شد، این نقص به عهده کیست؟

۱. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۲ و ۲۷۳.

فرع دوم این بود که عین باشد و تسلیم نکرده باشد و در اختیار زوج باشد، چون این عین است و اگر هیچ آسیبی ندید کم نشد، نصف این عین را به زوجه می‌دهد چون طلاق قبل از مس است. این نکته هم باید ملحوظ باشد که آنچه که در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۳۷ آمده دیگر «لکم» ندارد فرمود: ﴿فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾، آنجا که «لکم» هست مربوط به ارث است که ﴿لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ﴾^۱ اما آنجایی که سخن از مهر است «لکم» ندارد فرمود اگر طلاق دادید همسر را و مسی واقع نشد ﴿فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾. این «لکم»هایی که گفته می‌شود برای ارث است که دارد ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ﴾.

به هر تقدیر فرع دوم این است که اگر عین باشد و این عین را تسلیم نکرده باشد در دست خود زوج باشد، هنگامی که طلاق قبل از مس رخ داد، نصف این عین را باید به زوجه برگرداند و اگر تلف شد نصف «قیمه المجموع» را باید برگرداند نه «قیمه النصف» را؛ همان‌طوری که درباره زوج گفته می‌شد اگر عین تلف شد نصف قیمت مجموع را باید بدهد نه «قیمه النصف» را، اینجا هم همین‌طور است چون دارد نصف این مهر را مالک می‌شود. مستحضرید یک خانه‌ای که بزرگ است و تقسیم نشده، ارزش کامل دارد؛ اما وقتی تکه شد و وسط آن دیوار شد آن ارزش را ندارد، «قیمه النصف» کمتر از نصف «قیمه المجموع» است «کما تقدم» همان‌طوری که در طرف زوج «للزوجه نصف قيمة المجموع» است، اگر عین را تحویل همسر نداد و در اختیار او بود و تلف شد و طلاق قبل از مساس رخ داد «للزوجة نصف قيمة المجموع».

پس فرع اول و دوم خیلی روشن نیست، فرع سوم به بعد است که روشن است. سرّ اینکه مرحوم محقق در این بخش‌ها یعنی در فرع‌های سوم و چهارم و اینها فرمود «و فيه تردد» برای اینکه ادله مسئله متعدد است، به استناد

۱. سوره نساء، آیه ۱۲.

تعدد ادله، اقوال متعدد است، در اثر تعدد اقوال، انتخاب آسان نیست؛ لذا فرمود «فیه تردد». اگر ادله متعدد نباشد، اقوالی که قائلان آن نظیر مفید و شیخ طوسی و مانند اینها هستند متعدد نباشد، آن وقت جا برای انتخاب، آسان است، «فیه تردد» نیست. منشأ تردد محقق در شرایع در این مسئله، تعدد ادله معتبر از یک سو، تعدد اقوالی که قائلان آن معتبر هستند از سوی دیگر، این زمینه «فیه تردد» را فراهم می‌کند از سوی سوم. در اینجا که اگر عین را تحویل زوجه داد، چون در بحث‌های قبل روشن شد که دو عنصر محوری را این ملک دارد: یکی اینکه این ملک پای آن باز است طلق است، وقف نیست، رقبا و حبس و عمرا نیست، ملک متزلزل غیر از ملک مقید است، غیر از ملک محبوس است، غیر از ملک مرهون است، ملک مرهون پای آن بسته است طلق نیست لذا رهن را نمی‌شود فروخت. کسی که زمین خود را یا خانه خود را رهن دیگری قرار داد، درست است که رهن مالک است؛ ولی بند است در اختیار مرتهن، این ملک، آزاد نیست تا او بتواند از جایی به جایی منتقل کند. ملک مرهون، ملک موقوف و امثال آن پای آن بسته است قابل نقل و انتقال نیست، ملک باید طلق و آزاد باشد و اینجا آزاد است؛ این طور نیست که مهریه اگر طلاق قبل از مساس رُخ داد نصف آن برای زوج است و نصف دیگر برای زوجه و این ملک مرهون باشد یا مقید باشد بلکه ملک مطلق است. زوجه هم که مالک است فضولی نیست؛ لذا او می‌تواند بفروشد، می‌تواند رهن بدهد، می‌تواند اجاره بدهد، غرض این است که می‌تواند نقل کند حالا یا نقل لازم یا نقل غیر لازم. اگر نقل لازم کرد یعنی با بیع فروخت و طلاق قبل از مساس رُخ داد، این به منزله تلف هست و چون به منزله تلف است به بدل منتقل می‌شود، اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت؛ آن وقت زوج نصف بدل را، نصف آن مثل را یا نصف قیمت مجموع را طلب دارد.

یک لطیفه‌ای مرحوم صاحب جواهر دارد می‌فرمایند به اینکه اینجا آراء و اقوال مختلف است که آیا قیمت «یوم القبض» است «یوم الطلاق» است، «یوم الأدا» است، «یوم التلف» است و «مع ذلک»، اینها را براساس قواعدی که فقها استنباط کردند؛ لکن همه اینها اجتهاد در مقابل نص است، بله این قواعد عامه برای جایی است که ما دلیل خاص نداریم اما وقتی که نص خاصی است مثل روایتی در باب ۳۴ که در جلسه قبل خوانده شد و امروز هم به آن اشاره می‌شود، می‌گویند اینجا جای این‌گونه از قواعد نیست. فرمایش مرحوم صاحب جواهر در جلد ۳۱، صفحه ۸۱ این است که بعضی‌ها قیمت سوقیه را گفتند اگر فرق کرد ضامن است و قیمت «یوم القبض» را ضامن است نه «أقل الأمرین» را، برخی‌ها گفتند به اینکه قیمت «یوم التلف» را ضامن است برای اینکه وقتی عین موجود است تحت ید اوست یعنی ید، ید ضمان است و وقتی تلف شد در همان لحظه ید به جای اینکه ضامن عین باشد ضامن بدل است دیگر دست آزاد نیست، جا برای «یوم الأدا» و یوم‌های بعدی نیست، این ید، ید ضمان است، این ید باید مال مردم را محکم نگه بدارد، حالا اگر عین تلف شد دیگر رها نیست، فوراً باید بدل آن را نگه دارد. این «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَ»^۱ این دست را بسته می‌داند می‌گویند این دست محکم باید مال مردم را نگه بدارد؛ اگر عین موجود است که «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ» عین است، اگر تلف شد در همان لحظه تلف این دست، ضامن بدل هست اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت، نه اینکه دست رها باشد تا ببینیم «یوم الأدا» چه می‌شود! اینها به حسب قاعده است. «أو یوم التلف» است «باعتبار تعلق حق الاستعادة فی العین ما دامت موجودة فمع تلفها يتعلق بقيمتها فی ذلک الیوم الذی هو ابتداء تعلق الحق المزبور أو ضمانها القيمة یوم الطلاق»^۲ که آن یوم تملک است.

۱. فقه القرآن، ج ۲، ص ۷۴؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۸.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۸۱.

بعد این فرمایش را دارد «إلا أن ذلك كله من الاجتهاد في مقابلة النص بعد ما سمعته من خبری علی بن جعفر» که این روایت را جلسه قبل خواندیم باز هم امروز تکرار می‌شود، این حرف‌ها به حسب قواعد اولیه است؛ اما در جایی که نص خاص داریم، همان‌طوری که عموم لفظی و اطلاق لفظی، قابل تخصیص و تأیید لفظی هستند، اگر قواعد عامه بود نص خاصی نبود ولی نص خاصی آمده که مخصص آن است و مقید اینهاست، این نص خاص معتبر است. می‌فرماید اگر خبر علی بن جعفر نبود، قواعد همین است که گفته شد و مورد انتخاب اصحاب است؛ اما چون نص خاص داریم جا برای اعمال این قواعد نیست که چه وقت باید بدهد؟ چه وقت نباید بدهد؟ آن که مالک حقیقی است باید تعیین کند.

بنابراین فرع اول این بود که دین باشد و تسلیم نکرده باشد، حکم آن گذشت. فرع دوم آن است که عین باشد و تسلیم نکرده باشد، حکم آن گذشت. این دو تا فرق روشن است. فرع سوم این است که عین است و تسلیم کرده و این زوجه می‌تواند به نقل لازم، به نقل خیاری، نقل عین، نقل حق به نام رهن، نقل منفعت به نام اجاره منتقل کند به دیگری؛ اگر به نقل عین اقدام کرد و فروخت و طلاق قبل از مس رُخ داد، چون عین تلف شده است نصف بدل او اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت باید بپردازد به زوج و اگر چنانچه نقل غیر لازم بود یا اجاره بود که نقل، لازم است ولی محدود و موقت است، زوج می‌تواند صبر کند که او مدتش بگذرد و عین برگردد و نصف عین را بگیرد یا نه در همان لحظه نصف قیمت مجموع را بگیرد.

غرض این است که کار زوجه فضولی نیست، آن مالک است؛ یک، بالاستقلال مالک است، دو؛ شرکی در کار او نیست منتها متزلزل است شاید اصلاً طلاق قبل از مساس رُخ نداد ولی اگر طلاق قبل از مساس رُخ بدهد زوج می‌تواند نصف مجموع را بگیرد؛ پس تمام تصرفات این زن نافذ است «أما العین فمطلقة» مروهون نیست طلق است و

«أما المالك فهو» صاحبش است فضولی که نیست. بنابراین دست او باز است می‌تواند بفروشد، می‌تواند اجاره بدهد، می‌تواند رهن بدهد و اگر عین موجود بود که زوج نصف عین را می‌گیرد و اگر عین مفقود بود که نصف بدل را می‌گیرد.

پرسش: ...

پاسخ: چون تمام مهر را زن با عقد مالک می‌شود، وقتی که عقد خوانده می‌شود می‌گوید «أنکحت کذا بکذا» این مهر بتمامه ملک طلق زوجه می‌شود، فضولی نیست. بعد نصوص خاصه یا آیه ۲۳۷ سوره مبارکه «بقره» دارد که ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ﴾ این ﴿فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾ اگر طلاق قبل از مس رُخ داد نصف مهر را باید برگرداند نه اینکه نصف مهر ملک زوجه نمی‌شود. وقتی که در عقد گفته می‌شود «أنکحت کذا بکذا»، تمام مهر را زوجه مالک می‌شود. ملک متزلزل غیر از ملک مقید است، غیر از ملک مشروط است، غیر از ملک بسته و رقبا و امثال آن است، دست او کاملاً باز است؛ لذا جمیع تصرفاتش نافذ است، نیازی به اذن زوجه ندارد در ظرف مالکیت مستقل که آن مالکیت قبل از طلاق است.

پرسش: ...

پاسخ: بله آن را هم همین آیات سوره مبارکه «بقره» مشخص کرده است. اگر عقد، عقد انقطاعی باشد مهر در آنجا رکن است، آن عقد مرهون مهر است و مشروط به مهر است، وزان مهر در عقد انقطاعی وزان ثمن در بیع است، این هیچ! اما در اینجا آیات کلاً مشخص فرمود، فرمود اگر مهری در کار نبود و طلاق قبل از مساس رُخ داد ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ﴾^۱ مهر که در کار نبود و تعیین نکردید، «مهر المثل» هم که به وسیله آمیزش حاصل می‌شود آن هم که

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

پدید نیامد، طلاق قبل از مس رُخ داد یک هدیه‌ای به زن خواهید داد که این ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ﴾، آن تمتیع که فرمود: ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ﴾ یعنی یک چیزی، متاعی به او عطا بکنید، معیار حال زوج است؛ اما اگر مساس حاصل شد که «مهر المثل» مشخص می‌شود اینجا معیار حال زن است، مثل زن است نه مثل مرد. «علی ای حال» آن جایی که مهر مشخص نشد حکم آن را معین کرده است؛ اما این جایی که مهر مشخص شد فرمود: ﴿فَرَضْتُمْ﴾ برای آنها یک مهریه‌ای را، اینجا حکمش چیست؟ وگرنه آنجا که مهر مشخص نباشد حکم آن تمتیع بود که گذشت.

فرع چهارم این است که عین را به زوجه داده باشد و این عین مشکلی پیدا کرده باشد نقصی رُخ داده باشد، یا نه بزرگ شده باشد. عبارتی که در کتاب‌های فقهی آمده در همین روایت باب ۳۴ آمده، نقص را به «عَوْر» به فتح «عین» نه کسر «عین»! «عَوْر» در قبال «أَحْوَل» است؛ «أَحْوَل» یکی را دو می‌بیند اما «عَوْر» یک چشم دارد برای اینکه یک چشم نورش رفته است، رفتن نور یکی از دو چشم را می‌گویند «عَوْر»، «عَوْر» آن آسیبی است که یک چشم است. اگر نقص «عَوْر» رُخ دارد در اینجا چه کسی ضامن است؟ هیچ کسی ضامن نیست، چرا؟ چون فرع چهارم این است که این عین را که ملک زوجه است مرد تحویل او داد، ملک در اختیار مالک است بعد یک حادثه بیماری پیش آمد و یک چشم او کم‌نور شد یا بی‌نور شد، اینجا کسی ضامن نیست. ملک در اختیار مالک باشد و حادثه ببیند کسی ضامن نیست؛ ولی اگر این عین را تسلیم زوجه نکرده باشد در اختیار خود زوج باشد، ملک زوجه است در دست زوج، یک آسیبی می‌بیند، اینجا جای ضمان هست برای اینکه اگر این زوجه می‌داشت ممکن بود این را زودتر بفروشد اما حالا این زوج این را نگه داشت و نداد و آسیب دید، اینجا احتمال ضمان زوج هست؛ اما آنجا که تحویل خود زوجه داد «عَوْر» پیش آمد کسی عهده‌دار نقص نیست.

پاسخ: اگر خود زوجه تأمین کرده باشد گفته باشد این امانت در اختیار اوست ﴿مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ﴾^۱ اگر آسیب سماوی دیده باشد، بله ضامن نیست؛ اما او باید بدهد ولی مسامحه کرده است، بر زوج واجب است که مهر را زودتر تأمین کند مگر اینکه در متن عقد مدت برای آن معین بشود؛ اما در صورتی که از آن طرف امانت نباشد، از این طرف مدت معین نباشد، ملک طلق زوجه است و زوج باید بپردازد و دیگر لازم نیست هر وقت او مطالبه کرد، مگر اینکه این قرینه باشد که خودش مایل است که اینجا باشد.

اما بعکس آن اگر چنانچه این مهر یک کالایی بود که حالا رشد کرد یا گوسفندی بود که ترقی کرد یا اسبی بود که ترقی کرد یا حیوانی بود که ترقی کرد، یا آن وقتی که نظام برده‌داری رایج بود وصیفی مهر شد، وصیف در قبال مراهق و در قبال بالغ است، این کودک اول وصیف است بعد مراهق است بعد بالغ. وصیف یعنی آن بچه‌ای که هفت هشت سالش است و هنوز مراهق نشد، مراهق یعنی نزدیک بلوغ، فعلاً دوران وصیفی را می‌گذرانند، بعد می‌شود مراهق، بعد می‌شود بالغ و بعد یک مرد میانسال. این حدیث ۳۴ می‌گوید اگر وصیفی را مهر قرار دادند و این وصیف بزرگ شد، این بنده هفت هشت ساله حالا شد بنده ده دوازده ساله که نزدیک است مُراهق بشود، این ارزش افزوده مال کیست؟ اگر این کالا در اختیار خود او باشد مال او است، در اختیار او هم نباشد مال او است، چون عین او است که ترقی کرده، شرکتی در کار نیست، زوج شریک زوجه نیست در نصف؛ در «یوم الطلاق» است که این شرکت پدید می‌آید، اگر قبل از طلاق این وصیف شده مراهق یا این مراهق شده بالغ، تمام ارزش افزوده مال زوجه است چون ملک اوست.

۱. سوره توبه، آیه ۹۱.

بنابراین آنچه که در حدیث ۳۴ آمده، اینها «علی القاعده» است، اگر یک موردی برخلاف قاعده باشد مخصوص است. روایتی که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد ۲۱ وسائل صفحه ۲۹۳ باب ۳۴ حدیث دوم ذکر کرده بودند - که در جلسه قبل خوانده شد - این بود که از مرحوم کلینی از «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ عَنْ الْعَمْرِيِّ» این «عمرکی» نام و کنیه‌اش در رساله‌ها و کتاب‌هایی که ضبط این اسماء را به عهده دارند این است این «ابو محمد بوفکی» است همین «عمرکی»! «بوفک» هم «قریه من قری نیشابور» او نیشابوری است، یکی از منطقه‌ها و روستاهای اطراف شهر نیشابور «بوفک» است، این شخص اهل آن منطقه است، «ابو محمد البوفکی» و «بوفک قریه من قری نیشابور» و ثقه هم هست «شیخ من أصحابنا و ثقة». روایت را از وجود مبارک موسی بن جعفر «عَنْ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا» نقل کرد که «عَلَى وَصِيفٍ» وصیف یعنی غلامی که هنوز مراهق نشده «فضلاً عن البلوغ»، خرید، «فَيَكْبُرُ عِنْدَهَا» حالا بزرگ شد یا مراهق شد یا بالغ شد. آن وقت زوج «يُرِيدُ أَنْ يُطَلِّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا» قبل از مساس می‌خواهد او را طلاق بدهد. حضرت فرمود: «عَلَيْهَا نِصْفُ قِيَمَتِهِ يَوْمَ دَفَعَهُ إِلَيْهَا» این زن چون این وصیف را مهر او قرار دادند شده ملک او و این وصیف در ملک زوجه، مراهق یا بالغ شد به هر حال رشد کرد و ارزش افزوده پیدا کرد، این ارزش افزوده مال او است، نصف قیمت «يوم الدفع». به حسب قاعده نصف قیمت «يوم الطلاق» را باید بدهد چون در ظرف طلاق، ید این زن نسبت به این نصف می‌شود ید ضمان؛ قبلاً تمام این ملک مال این زن بود، ید او ید مالکانه بود و مستقل، وقتی طلاق قبل از مساس رخ داد در «يوم الطلاق» این ید از مالکیت می‌افتد نسبت به مثل، می‌شود ید ضمان. این دست نسبت به نصف این مجموع، نه «قيمة النصف»! نصف این مجموع می‌شود ید ضمان. باید حساب کرد که «يوم الطلاق» چقدر می‌ارزید؟ اما به تعبیر لطیف مرحوم صاحب جواهر این قواعد عامه برای

جایی است که ما نص خاص نداریم، وقتی که نص خاص داشتیم که در قبال نص که نمی‌شود به قاعده تمسک کرد. این نص می‌فرماید که قیمت «یوم الدفع» معیار است. فرمود به اینکه «يُرِيدُ أَنْ يُطَلِّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا» حضرت فرمود: «عَلَيْهَا» در قبال فرع قبلی، اینجا چون عین در دست زن است، «عَلَيْهَا» یعنی بر آن زن «نِصْفُ قِيمَتِهِ يَوْمَ دَفَعَهُ إِلَيْهَا» نه «قیمة النصف»! «نِصْفُ قِيمَتِهِ يَوْمَ دَفَعَهُ إِلَيْهَا»؛ آن وقت «لَا يُنْظَرُ فِي زِيَادَةٍ وَلَا نُقْصَانٍ» شما حالا چکار دارید، ببینید الآن چقدر می‌ارزد؟

بنابراین اگر چنانچه عین را نداده باشد یک سلسله احکامی دارد که مشخص است، عین را داده باشد یک سلسله فروعی دارد مشخص است. تاکنون تقریباً چهار فرع از فروع این مسئله مشخص شد. این مسئله، مسئله سوم از مسایل هفده‌گانه است، زیر مجموعه این مسئله سوم فروع فراوانی است که چهار فرع آن ذکر شده است. حالا چون روز چهارشنبه است تبرکاً یک حدیث نورانی هم از اهل بیت (علیهم السلام) نقل بکنیم و آن این است که ائمه (علیهم السلام) مثل آیات قرآن یک سلسله دستورهای می‌دهند برای توده مردم؛ غیبت نکنید، دروغ نگوئید، خلاف نگوئید، این حرف‌هاست. در بعضی از روزها این نکته به عرضتان رسید که فقه را اینها با اخلاق گره می‌زنند؛ شما در بحث موارد استحباب وضو ملاحظه بفرمایید که وضو کجاها مستحب است؟ وضوی واجب که مشخص است، وضو کجا مستحب است؟ موارد استحباب وضو را گفتند وقتی کسی بخواند مسجد برود یا زیارت برود یا قرآن بخواند یا اینها را گفتند موارد وضو مستحب است حالا کسی وضو گرفته دارد می‌رود مسجد، یک ستمی کرده، ظلمی کرده نسبت به کسی، آبروی کسی را برده یا به غیبت یا به تهمت، ظلمی به هر حال کرده است یا دروغی گفته است، در اینجا دارد که مستحب است وضوی خود را اعاده کند! این گره خوردن اخلاق با فقه

۱. رک: تحف العقول، ص ۳۶۳؛ «إِنَّ الْكَذِبَ لَتَنْقُضُ الْوُضُوءَ إِذَا تَوَضَّأَ الرَّجُلُ لِلصَّلَاةِ...».

است، این چنین نیست که فقه جدای از اخلاق باشد، این چنین نیست که کاری به اخلاق نداشته باشد. یک کسی است که حالا غیبت کرده، می‌گویند وضوی شما مشکل پیدا کرد. این استحباب وضو یعنی چه؟ یعنی آن طهارتی که گرفتی الان مشکل پیدا کرده است یعنی این وضویی که گرفتی مشکل پیدا کرد؛ آن وقت انسان بی‌وضو وارد نماز می‌شود، یا نه با طهارت ناقص وارد نماز می‌شود آن وقت «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْرٍ»^۱ معنای آن روشن می‌شود. این «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْرٍ» یک حکم فقهی محض نیست، برای اینکه آن جایی که دارد وضو مستحب است و این شخص وضو نگرفته با این وضو بخواند نماز بخواند، «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْرٍ» می‌گوید چون طهارت تو ناقص است، صلات تو هم ناقص است. این گره خوردن اخلاق با فقه است.

اما در جمع علما، فضلا، اساتید و اصحاب خاص آنها یک روایت نورانی است که مرحوم مفید (رضوان الله تعالی علیه) در *امالی* نقل کردند. این *امالی*‌ها؛ چه *امالی* مرحوم صدوق، چه *امالی* مرحوم مفید اینها را در جلسات خصوصی، روزهای خصوصی برای اصحابشان می‌گفتند املاء می‌کردند آنها هم می‌نوشتند، این *امالی*‌ها قدرشان واقعاً مغتنم است. مرحوم مفید در *امالی* خود این حدیث نورانی را نقل می‌کند از امام کاظم (سلام الله علیه) که اگر کسی ایمان به خدا بیاورد، عمل صالح او مشکل داشته باشد «فَلَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَاءِ»^۲ این یعنی چه؟ سخن از عذاب نیست یا سخن از بهشت نیست یا سخن از قیامت نیست آینده نیست، می‌گوید اگر کسی مؤمن باشد و همه اعتقادات او درست باشد اما عمل صالحی که پشتوانه این ایمان باشد کم باشد، این آقا در ملکوت راه ندارد. پس معلوم می‌شود اگر کسی مواظب ایمان و عمل صالح خود باشد می‌تواند وارد ملکوت بشود و از اسرار عالم با خبر

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳.

۲. الأمالی (للمفید)، ص ۱۸۴.

بشود، از اسرار خودش و دیگران با خبر بشود. این ملکوت را ذات اقدس الهی نشان ابراهیم خلیل داد در سوره «انعام» فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ﴾ این فعل مضارع است مفید استمرار است یعنی ما مرتب ملکوت عالم را نشان وجود مبارک خلیل خود می‌دهیم او هم می‌بیند ﴿وَكَذَلِكَ تُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ باطن عالم را می‌بیند، باطن اسرار را می‌بیند. دو تا زن یا دو تا مرد این دو نفر خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند، حضرت حالا یا خرمایی بود یا چیزی بود تعارف کرد فرمود میل کنید، آنها گفتند ما روزه داریم، حضرت فرمود شما روزه ندارید، عرض کردند نه ما روزه گرفتیم، فرمود نه همین چند دقیقه یا مثلاً چند ساعت قبل گوشت خوردید، عرض کردند ما چیزی نخوردیم! حضرت دستور داد یک ظرفی بیاورند بعد فرمود بالا بیاورید، دیدند اینها گوشت قی کردند! عرض کردند یا رسول الله اینها چیست؟! فرمود این غیبتی که کردید،^۲ ﴿أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾^۳ این است، این می‌شود ملکوت. اگر گفتند فلان گناه این است، کسی که اهل ملکوت باشد می‌بیند این را وجود مبارک خلیل حق دید و می‌بیند: ﴿وَكَذَلِكَ تُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. در سوره مبارکه «اعراف» به ما فرمودند ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۴ چرا در ملکوت نگاه نمی‌کنید؟! بین نظر و رؤیت خیلی فرق است! در تعبیرات فارسی ما هم بین نگاه و دیدن خیلی فرق است! ما می‌گوییم نگاه کردیم ولی ندیدم. «نظرت إلى الهلال» در استهلال به تعبیر مرحوم علامه که بین نظر و رؤیت فرق است در شرح تجرید مرحوم خواجه این را دارد که بین نظر و رؤیت فرق است، کسانی که استهلال می‌کنند برای اول ماه، می‌گویند «نظرت إلى الهلال فلم أره» نگاه کردم ولی ندیدم، نظر غیر از رؤیت است ولی به هر حال زمینه رؤیت

۱. سوره انعام، آیه ۷۵.

۲. جوامع الجامع، ج ۴، ص ۱۵۸؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۰۳؛ «... قَالَا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَنَاولْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا لَحْمًا قَالَ ظَلَلْتُمْ تَأْكُلُونَ لَحْمَ سَلْمَانَ وَأَسَامَةَ».

۳. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.

است.^۱ آنکه در سوره مبارکه «اعراف» است ما را تشویق کردند به نظر فرمود: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا﴾، چرا ملکوت را نگاه نمی‌کنند؟! پس معلوم می‌شود راه باز است. نظر در ملکوت معلوم می‌شود که راه باز است، اگر راه باز نباشد که امر نمی‌کنند، ترغیب نمی‌کنند. فرمود چرا ملکوت را نمی‌بینند فقط ظاهر آسمان و زمین را می‌بینند؟! اینکه دارد مسجد شکایت می‌کند، مسجد شفاعت می‌کند،^۲ مسجد در قیامت می‌گوید فلان همسایه می‌آید، فلان همسایه مدتی نیامده، این یعنی چه؟ اینها خبر واحد است درست است و خبر واحد هم در این‌گونه از امور علم‌آور نیست درست است؛ اما یکی و دو تا و ده تا و بیست تا نیست، در زمینه مسجد هست، در زمینه شفاعت هست، در همسایه‌ها هست، فلان مسجد می‌گوید این آقا همسایه ما بود و نمی‌آمد در مسجد، شکایت می‌کنند، شفاعت می‌کنند. این ﴿أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۳ معلوم می‌شود آن روز هر چیزی حرف می‌زند. اینها به دست و پا می‌گویند ﴿لَمْ يَشْهَدُوا عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ همه را حرف آورد ما را هم به حرف آورد. این معلوم می‌شود دست گناه نمی‌کند، حالا دست یا رومیزی گرفت یا زیرمیزی، دست گناه نمی‌کند بلکه این شخص است که دارد گناه می‌کند و این دست بیچاره را بکار برد. اگر دست گناه می‌کرد می‌گویند اقرار کرد نه شهادت! تعبیر قرآن کریم این است که این دست‌ها شهادت می‌دهند نه اقرار! پس معلوم می‌شود کار، کار دست نیست. ما یک شهادت داریم و یک اقرار؛ اگر آن مجرم خودش حرف بزند می‌شود اقرار، دیگری بگوید این چنین کار را کرده می‌شود شهادت. تعبیر قرآن این نیست که دست اقرار می‌کند یا چشمی که نامحرم را دید اقرار می‌کند، چشم شهادت می‌دهد، دست شهادت می‌دهد، معلوم می‌شود این نفس است که دارد این کارها را انجام می‌دهد. ﴿قَالُوا لَجُلُودِهِمْ

۱. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ج ۱، ص ۲۹۷: «فإن النظر وإن اقترن به حرف إلى لا يفيد الرؤية و لهذا يقال نظرت إلى الهلال فلم أره...».

۲. الأمالی (للطوسی)، ص ۶۹۶: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: شَكَتِ الْمَسَاجِدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَهَا مِنْ جِيرَانِهَا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهَا وَعِزِّي وَجَلَالِي لَا قَبْلَتْ لَهُمْ صَلَاةً وَاحِدَةً وَلَا أَظْهَرَتْ لَهُمْ فِي النَّاسِ عَدَالَةً وَلَا نَالَتْهُمْ رَحْمَتِي وَلَا جَاوَرُونِي فِي جَنَّتِي»؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۲۲: «يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ: الْمُصْحَفُ وَالْمَسْجِدُ وَالْعِتْرَةُ».

۳. سوره فصلت، آیه ۲۰.

لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا» نه «لَمْ أَقْرَرْتُمْ»! روزی است همه را به حرف آورده، ما را هم به حرف آورده است. ﴿قَالُوا أَنْطَقْنَا

اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ امروز همه را به حرف آورده است، چه توقعی دارید ما ساکت باشیم؟!

بنابراین ادله قرآنی و روایی فراوان است نمی شود گفت که فلان خبر، واحد است و در این گونه از موارد حجت است یا حجت نیست! بله اگر ما یک خبر می داشتیم که مسجد از همسایه ها شکایت می کند یا نسبت به همسایه ها شفاعت می کند، بله کسی می تواند بگوید این خبر واحد است، در این گونه از موارد علم آور نیست؛ اما روزی است که همه را به حرف آورده است، روزی که همه را به حرف می آورد معلوم می شود همه امروز می فهمند چون این را همه شما مستحضرید که شهادت دو تا رکن دارد: یک رکن آن زمان تحمل است، یک رکن آن زمان ادا، اگر شاهد در زمان حادثه حاضر نباشد و نفهمد و نداند در «یوم الأدا» حرف او در محاکم معتبر نیست. شاهد چه زمانی شهادت او مسموع است؟ حضرت به آفتاب اشاره کرد - این در متن شرایع هست - به شخص گفت «عَلَى مِثْلِهَا فَاشْهَدْ أَوْ دَعْ»^۱ تو در متن حادثه اگر بودی مثل آفتاب برای تو روشن است حالا شهادت بده. کسی که در متن حادثه نیست، حرف او در محاکم مسموع نیست. این دست در «یوم الوقوع» و «یوم الأخذ» رومیزی یا زیرمیزی این دست می فهمد و «یوم القيامة» شهادت می دهد، نه اینکه دست نفهمد! اگر نفهمد چه شهادتی می تواند بدهد؟!

«فهاهنا أمران»: یکی اینکه دست مجرم نیست، چون اگر دست مجرم باشد در قیامت که حرف می زند می گویند اقرار کرد. دوم اینکه می فهمد، اگر نفهمد شهادت آن درباره صاحبش مسموع نیست؛ پس دست علم دارد، پا علم دارد، گوش علم دارد، پوست علم دارد، ناخن علم دارد، همین! این می شود ملکوت. اگر انسان ببیند و ارتباط

۱. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۴، ص ۱۲۱؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۳۴۲.

تنگاتنگ داشته باشد که این دست کاره‌ای نیست، یک؛ کاملاً می‌فهمد و نگه می‌دارد، دو؛ این می‌شود ملکوت. این بیان نورانی خیلی قوی و غنی است! مرحوم مفید در *امالی* از وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) نقل می‌کند که چرا اینها وارد ملکوت نمی‌شوند؟ این را به شاگردان خود می‌گوید، فرمود: - با «لن» تعبیر کرده است که نفی تأکید است نه تعلیل - «فَلَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَاءِ». امیدواریم ذات اقدس الهی این توفیق را به همه عطا کند که بهره ملکوتی داشته باشیم!

«و الحمد لله رب العالمین»